

دگراندیشی بلاغی

دکتر محمد فشارکی

چکیده

بلاغت در اسلام بیش از هزار سال تاریخ دارد. نظرات متفاوت و مختلف فیه در این فن بسیار ارائه شده است. سکاکی یکی از دگراندیشانی است که بیش از همه به نوآوری و نقل آرای مخالف جمهور، گرایش نشان داده است. در این مقاله به بعضی از آنها اشاره شده و سعی شده ماهیت نظریه سکاکی به زبانی ساده بیان گردد. اگر دشواری در تبیین مطلب دیده شود، زاده ایجاز و نفس بحث علمی است. در این مقاله درباره استعاره تبعیه و مکنیه از دید جمهور و سکاکی به نحو ایجاز سخن رفته است.

واژه‌های کلیدی

بلاغت، سکاکی، دگراندیشی، استعاره تبعیه، استعاره مکنیه، استعاره تخیلیه.

در بلاغت اسلامی که از قرن سوم به بعد پا به منصفه ظهور نهاد، گهگاه اندیشگری‌هایی درخور تأمل دیده شده است. نقش این اندیشگری‌ها در تحول بلاغت درخور توجه است و نفس این ابداعات نشان‌دهنده پویایی ذهنی و خلاقیت و ابتکار در عرصه بلاغت است. هر چند بسیاری از تأملات و ریزینی‌های بلاغی خسته‌کننده و فاقد کارایی هنری و ادبی است، اما گهگاه در توجیه ظرایف هنری همچون استعاره و... ذهن

منتقدان را به وادی‌های تازه رهنمون می‌شود. یکی از اندیشگاران دگراندیش در میدان بلاغت، سکاکی است،^(۱) دانشمند ایرانی اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری. این شخصیت بلاغی تا آنجا در نوآوری و ارائه نظریات تازه در دنیای قدیم پیش رفته که او را همواره مقابل جمهور (اکثریت) قرار داده‌اند و پیوسته مورد انتقاد جمهور واقع می‌شده است. به چند مورد از نظریات او که مخالف آرای جمهور است، به نحو ایجاز و درخور این وجیزه اشاره می‌کنیم:

استعاره مکنیه، تخیلیه، تبعیه، اسناد مجازی، قرینه، استعاره مکنیه

در مورد استعاره مکنیه و تخیلیه از نظر جمهور و سکاکی جای دیگر سخن گفته‌ام (۹) تکرار آن در اینجا زاید می‌نماید.

استعاره تبعیه: قدام استعاره را به دو نوع اصلیه و تبعیه تقسیم کرده‌اند. اصلیه آن استعاره‌ای است که لفظ مستعار اسم جنس باشد مثل دریا، آتش، کوه... این قسمت مورد بحث ما نیست. نوع دوم تبعیه است و آن چنان است که لفظ مستعار فعل و یا مشتقات فعل و یا حرف باشد. این استعاره نیز نیاز به قرینه دارد. در فعل و مشتقات آن قرینه فاعل و یا مفعول و یا مجرور می‌تواند باشد (البته مجرور در زبان فارسی، متمم است) مثال‌هایی که در این مورد آورده‌اند اینهاست:

قضا ز آسمان چون فرو ریخت پر همه عاقلان کور گردند و کر

(فردوسی)

و نیز:

دهن مملکت نخندد خوش تا سر تیغ تو نگرید زار

(مسعود سعد)

و نیز:

بشوی ای خردمند از آن دوست دست که با دشمنان بود هم نشست

(سعدی)

و چنین توجیه کرده‌اند که «فرو ریختن پر» استعاره تبعیه است برای نازل شدن قضا و لفظ مستعار فعل ماضی است و «خندیدن» استعاره تبعیه است از آسایش مملکت و گریستن، برای ریختن خون و لفظ مستعار در هر دو فعل مضارع منفی است و «نشستن دست» استعاره است برای سلب علاقه و قطع رابطه و لفظ مستعار فعل امر است..... (۴/ ص ۳۰۰).

از نظر قرینه استعاره نیز چنین توجیه می‌کنند که فاعل فعل «فرو ریخت پر» در شعر فردوسی نمی‌تواند قضا باشد، پس به‌ناچار باید آن را استعاره از امری گرفت که بتوان به قضا نسبت داد مثل نازل شدن و همچنین در مورد «خندیدن» که دهن مملکت نمی‌تواند فاعل حقیقی آن باشد و همچنین «نخندد» را تابع «خندیدن» می‌گیریم و خندیدن را استعاره از آسایش مملکت و شادکامی به‌شمار می‌آوریم و قرینه این استعارات نیز همان است که اشاره کردیم، یعنی مملکت نمی‌تواند بخندد و تیغ شهریار نمی‌تواند بگرید. از این روی متوجه می‌شویم که باید این افعال در معانی استعاری خود به کار روند. در زبان عربی مثال «نَطَقَتِ الْحَالُ بِكَذَا» زبانش زده‌است و چنین توجیه کرده‌اند که «حال» نمی‌تواند فاعل حقیقی باشد، چه نطق از خصوصیات انسان است نه حال (قرینه فاعلی) و یا در مثال دیگر: «قَتَلَ الْبَخْلَ وَ أَحْيَى السَّمَاخَا»^(۲) می‌گویند «قتل و احیا» نمی‌تواند به «بخل» و «جود» تعلق داشته باشد (قرینه مفعولی) و برای مجرور آیه قرآن را مثال آورده‌اند: «فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» که بشارت نمی‌تواند برای عذاب باشد پس قرینه است بر اینکه «بَشِّرْهُم» استعاره تبعیه تهکمه است (۱ / ص ۱۶۷).

البته در مثال‌های عربی مذکور، می‌توان توجیه استعاری را لازم دانست لااقل از دید جمهور چه، به‌راستی نطق به «حال» و قتل و احیا به «سماحت و بخل» و بشارت به «عذاب» نمی‌تواند تعلق طبیعی و حقیقی داشته باشد، پس به‌ناچار به استعاره پناه می‌بریم (قبل از اینکه نظر سگاکي را إعمال کنیم)، اما در مورد مثال‌های مذکور فارسی چندان توجیه‌پذیر نیست، چه «پر فروریختن» و «دست شستن» را کنایه فعل می‌گیریم نه استعاره تبعیه. پر فرو ریختن را کنایه از «فرو آمدن» و «نزول» می‌گیریم و «دست شستن» را کنایه از «صرف نظر کردن» و «رها نمودن» و نیازی به توجیهات بارد نداریم. اما در مورد دهن مملکت نخندد خوش...، اسناد «نخندد» و «نگرید» را به «دهن مملکت» و «سر تیغ ممدوح» اسنادی مجازی فرض می‌کنیم.

حال می‌پردازیم به نظر سگاکي و بعد دوباره به دنیای ادب فارسی سری می‌زنیم: در مورد «نَطَقَتِ الْحَالُ بِكَذَا» جمهور می‌گویند چون «حال» نمی‌تواند فاعل «نَطَقَتِ» باشد، و «نطق» مخصوص انسان است، آن را استعاره از «دلت» می‌گیریم، یعنی «نطق» را استعاره از «دلالت» می‌گیریم. در این صورت «حال» در معنایی موضوع‌له و قرینه استعاره است. یعنی حال او بدین امر دلالت دارد. یعنی از حالش چنین بر می‌آید و به زبان دیگر، رنگ رخساره خیر می‌دهد از سر ضمیر، که با استعاره قرار دادن «خبر دادن»

از دلالت کردن، همین مفهوم را می‌رساند. اما سکاکی به نحو دیگر توجیه می‌کند. او «حال» را در مثال «نَطَقْتُ...» در معنای مجازی می‌گیرد و استعاره از شخص متکلم می‌انگارد و نسبت نطق را بدان، استعاره تخیلیه و قرینه برای استعاره بالکنایه فرض می‌کند. بیان مطلب:

برای توضیح نظر سکاکی باید نظر او را نسبت به استعاره مکنیه و تخیلیه دانست و چون قبلاً در این مورد سخن گفته‌ایم و تکرار را لازم نمی‌دانیم، به اشارتی بسنده می‌کنیم. در مثال «أظفار المنيه»^(۳) توجه کنید. جمهور «المنيه» (مرگ) را تشبیه مضمر یا بالکنایه می‌گیرند و «اظفار» (جمع ظفر = چنگال) را از لوازم مشبّه‌به، سکاکی می‌گوید: استعاره مکنیه به توجیه دیگری نیازمند است چه استعاره مکنیه یعنی آوردن مشبّه و اراده مشبّه‌به و با توجیه جمهور چنین امری تحقق نمی‌پذیرد چه، مرگ در همان معنای خود است و حقیقت لغوی است و توجیه آنها مرگ را در مثال مزبور نوعی تشبیه مضمر یا بالکنایه معرفی می‌کند و از رمز و راز استعاره محروم می‌سازد. توجیه سکاکی چنین است مرگ (مشبّه)^(۴) ذکر شده و اراده مشبّه‌به (سبع درنده) شده است، با ادعای اینکه مرگ به‌راستی دارای خصوصیت درندگی است و چیزی جز سَبُع درنده نیست. دلیل این امر و قرینه آن نسبت چنگال است بدان که از لوازم سَبُع به شمار است. سکاکی در واقع مشبّه (مرگ) را در معنای خود به‌کار نمی‌برد تا حقیقت لغوی باشد (مثل جمهور)، بلکه آن را در معنای مشبّه‌به (سَبُع درنده) به‌کار می‌برد، پس مجاز لغوی است و استعمال مشبّه (مرگ) و اراده طرف دیگر (مشبّه‌به، یعنی سَبُع) مبین استعاره مکنیه است و مرگ بدین تأویل، معنای حقیقی خود را ندارد آن طوری که در مثال: «مرگ فلانی نزدیک است» و قرینه این استعاره، چنگال است که بدان نسبت داده شده است. اما در مورد «چنگال» سکاکی آن را استعاره تصریحیه تخیلیه می‌داند. بدین بیان که پس از تشبیه مرگ به سَبُع در درندگی، وهم «صورتی» از مرگ شبیه سَبُع تصویر می‌کند که وقتی مرگ (مشبّه) گفته می‌شود، آن صورت ذهنی از سبع (مشبّه‌به) در ذهن بیاید و پس از آن چنگالی وهمی شبیه چنگال خارجی تصویر کرده بدان نسبت می‌دهد تا قرینه استعاره مکنیه باشد. پس لفظ چنگال (چنگال حقیقی خارجی) (مشبّه‌به) ذکر شده و اراده چنگال ذهنی و توهمی و اختراعی (مشبّه) که مناسب با سبع ذهنی باشد، شده به طوری که وقتی گوینده، چنگال خارجی می‌گوید، آن چنگال وهمی در ذهن تداعی شود، یعنی استعاره تصریحیه و چون مشبّه آن وهمی است، به صفت تصریحیه تخیلیه موسوم شده است. پس از دید سکاکی لوازم استعاره مکنیه خود استعاره تصریحیه تخیلیه است که به‌عنوان قرینه مکنیه به‌کار رفته است (۱ / ص ۱۷۶).

حال که نمایی از ساختمان پیچیده و پر رمز و راز استعاره تخیلیه سکاکی ارائه شد، ببینیم نظر او در مورد استعاره تبعیه چیست و ارتباطش با مکنیه کدام است. استعاره تبعیه از دید سکاکی: سکاکی استعاره تبعیه را به گونه استعاره مکنیه توجیه و تفسیر می‌کند. بدین بیان که در مورد استعاره تبعیه، جمهور بلاغیان، این مثال را می‌آورند: «نَطَقَتِ الْحَالُ بِكَذَا» و «نَطَقْتُ» را چون فعل است استعاره تصریحیه تبعیه دانستند و «حال» را قرینه استعاره فرض کرده‌اند، چون «حال» نمی‌تواند نطق کند. اما سکاکی نظری دیگر دارد. او به همان گونه که در مثال «چنگال مرگ» گفتیم، «حال» را استعاره مکنیه می‌داند، یعنی حال به متکلمی مانند شده و فردی از افراد انسان متکلم ادعا گردیده، آنگاه مشبه (حال) ذکر شده و اراده صورت ذهنی متکلم (مشبه به) گردیده است، بنابراین «حال» استعاره مکنیه است، از سوی دیگر «نطقت» از مختصات انسان متکلم و قرینه استعاره است، باز به همان توجیه چنگال مرگ، یعنی نطق خارجی را گفته (مشبه به) و نطق وهمی ذهنی را که مناسب است با صورت ذهنی حال (که شبیه انسان متکلم است) و به نطق خارجی مانند شده (مشبه) اراده کرده، یعنی استعاره تصریحیه تخیلیه (تخیلیه از آن روی که مشبه تحقق خارجی و عقلی ندارد). این است توجیه سکاکی از استعاره تبعیه و اینک چند مثال فارسی را از این دید بررسی می‌کنیم:

(۱) چمن حکایت اردیبهشت می‌گوید نه عاقل است که نسیه خرید و نقد بهشت

(حافظ)

توجیه: مطابق نظر جمهور می‌توان «حکایت کردن» را استعاره تبعیه از «دلالت کردن» دانست و «چمن» را قرینه آن و مطابق نظر سکاکی، «چمن» استعاره مکنیه است، یعنی شاعر در نفس خود چمن را به انسانی مانند کرده که حکایت می‌گوید، به قرینه «حکایت می‌گوید»، پس چمن مکنیه است (مکنیه با توجیه خود او) یعنی مشبه «چمن» ذکر شده و فردی از افراد انسانی ادعا شده (فرد ادعایی نه حقیقی) به دلیل نسبت دادن یکی از مختصات انسانی به چمن (حکایت کردن)، از سوی دیگر حکایت کردن وهمی (چون به چمن نسبت داده شده و چمن نمی‌تواند حکایت حقیقی بکند) به حکایت کردن واقعی مانند شده، سپس مشبه به (حکایت کردن واقعی) ذکر و مشبه (حکایت کردن وهمی) اراده شده است، پس استعاره تصریحیه تخیلیه است و خود، قرینه استعاره مکنیه (برعکس نظر جمهور). البته می‌توان استعاره بالکنایه (از دید جمهور نه

سکّاکي = ذکر مشبّه همراه با لوازم مشبّه‌به) نیز گرفت: چمن در نفس شاعر به انسانی مانند شده که از لوازم آن انسان و مختصات وجودیش «حکایت کردن» است به دلیل نسبت دادن حکایت کردن بدان. اما این توجیه از استعارهٔ مکئیّه، نامناسب است و با عنوان تشبیه مضمّر یا بالکنایه بیشتر مناسب دارد.

(۲) گل بخندید که از راست نرنجیم ولی هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت

مطابق نظر جمهور می‌توان «خندیدن» و به تبع آن «بخندید» را استعارهٔ تبعیه از شکفتن گرفت و «گل» را قرینهٔ آن دانست. اما از نظر سکّاکي «گل» به انسانی مانند شده که از مختصات او خنده است، یک تشبیه صرف نفسانی، بلکه ادعای اینکه «گل» فردی از افراد انسانی تلقی شده به دلیل نسبت خنده بدان، از سوی دیگر «خنده» واقعی و خارجی (مشبّه‌به) ذکر و ارادهٔ خندهٔ وهمی (مشبّه) شده است (استعارهٔ تصریحیه تخیلیّه) باز می‌توان «گل بخندید» را استعارهٔ بالکنایه (از دید جمهور) گرفت (گل به انسانی مانند شده که می‌خندد) و گل را مکئیّه و اثبات خنده را بدان، تخیلیّه (با توجیه جمهور) و قرینهٔ آن دانست. (این تخیلیّه غیر از تخیلیّه‌ای است که سکّاکي گفته است، اینجا چون ذکر لوازم، تشبیه نفسانی را به خیال می‌آورد تخیلیّه نامیده شده است، نه آنچنان که سکّاکي بیان کرده و اطلاق تصریحیه بدان، نادرست است.

(۳) خونم بریخت و زغم عشقم خلاص داد منت‌پذیر غمزه خنجر گذارمت

(حافظ)

از نظر جمهور «خونم بریخت»، به تبع خون ریختن، استعارهٔ تبعیه است از آثار حرمان و هجران و عشق که در عاشق پدید می‌آید و «غمزه» قرینهٔ این استعاره است. اما از نظر سکّاکي، «غمزه» فردی از افراد انسانی ادعا شده به دلیل ذکر مختصات انسانی برای آن و آن فرد (غمزهٔ خنجرگذار)، ذکر شده (مشبّه) و مشبّه‌به (انسان) اراده شده است (صورتی متوهم و مختّرع از آن، در نفس آورده می‌شود). (مکئیّه) و از سوی دیگر خون ریختن و خلاص بخشیدن از غم عشق، به‌طور حقیقی (مشبّه‌به) ذکر و ارادهٔ خونریزی وهمی شده است (مشبّه) یعنی استعارهٔ تصریحیه تخیلیّه و قرینهٔ مکئیّه. در این بیت هم می‌توان نظر متعارف استعارهٔ بالکنایه را از دید جمهور پیاده کرد (غمزه به انسانی مانند شده که خون می‌ریزد).

تکمله: بحث در این قسمت بسیار مفصل و پیچیده و خسته‌کننده و أحياناً کم‌فایده است، از این روی بهتر است دامن سخن فراهم آورم و چکیده و لُبُّ لُبَابِ مطلب را بگویم و مقاله را به پایان آورم. بعضی مباحث بیان و گهگاه معانی در گذشته جولانگاه نظرات گوناگون قرار گرفته که دو مکتب جمهور و سکاکی بیشتر مطرح است. آن مباحث عبارت است از: استعاره تصریحیه، مکنیه، تخیلیه، تبعیه، اسناد مجازی و قرینه تخیلیه. در مورد استعاره مصرحه و مکنیه (و بالتبع تخیلیه) قبلاً سخن گفته و آرای دگراندیشان را بیان کرده‌ام. در این وجیزه صرفاً راجع به استعاره تبعیه از دید جمهور و سکاکی سخن رفته و در مقالتی دیگر از اسناد مجازی و قرینه تخیلیه سخن خواهم گفت. منظور جمهور از تبعیه نوعی استعاره مصرحه است که به گونه فعل یا شبه فعل باشد که به دلیل اینکه تابع استعاره در مصدر است تبعیه گفته شده، مثلاً رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر ضمیر (خبر می‌دهد) از نظر جمهور تبعیه است، زیرا تابع خبر دادن (مصدر) است که استعاره از دلالت کردن است و خبر دادن (مشبه‌به) ذکر شده و دلالت کردن (مشبه) اراده گردیده است، اما سکاکی می‌گوید: استعاره تبعیه را می‌توان به‌گونه استعاره مکنیه (آن هم مطابق نظریه خود او در مکنیه) در آورد، یعنی در مثال مزبور، «رنگ رخساره»، مکنیه است (در نفس شاعر به انسانی مانند شده که از مختصاتش خبر دادن است) آنگاه مشبه ذکر شده و مشبه‌به (انسان) که مشبه فردی از افراد او ادعا شده، تلقی گردیده است. و از سوی دیگر «خبر دادن» استعاره تصریحیه تخیلیه و قرینه مکنیه است. بدین بیان که خبر دادن واقعی را (مشبه‌به) ذکر و خبر دادن وهمی، اراده شده است. اما در مثال‌های مختلف که تأمل می‌کنیم گهگاه نظریه سکاکی (مکنیه) جالب‌تر و درست‌تر می‌نماید و در بعضی مثال‌ها نظریه جمهور (تبعیه) مثلاً:

بسوخت حافظ و آن یار دل‌نواز نگفت که مرهمی بفرستم که خاطرش خستم

اگر فعل «بسوخت» را تبعیه بگیریم موجه‌تر می‌نماید تا استعاره تصریحیه تخیلیه‌اش بدانیم. اما در این بیت:

سایه‌ای بر دل ریشم فکن ای گنج مراد که من این خانه به سودای تو ویران کردم

(حافظ)

«سایه افکندن»، را می‌توان استعاره تبعیه گرفت و می‌توان از طریق استعاره مکنیه (چه نظر سکاکی در این مورد و چه نظر جمهور) نیز آن را توجیه کرد: شاعر معشوق را به درختی سایه‌افکن مانند کرده (معشوق: مکنیه، اثبات سایه‌افکنی برای او تخیلیه) «دید جمهور» و یا معشوق را مکنیه بگیریم (گنج مراد خود کنایه از معشوق است). بدین بیان که معشوق (مشبه) ذکر شده و مشبه به آن (درخت، صورت ذهنی) که معشوق فردی از افراد آن، ادعا شده، حذف و اراده شده است (مکنیه به معنای واقعی، چنانکه سکاکی گفته) از سوی دیگر «سایه‌افکنی» واقعی و خارجی را آورده و اراده «سایه افکنی» وهمی کرده است (تخیلیه)، اما به نظر نگارنده ساده‌تر آن است که «سایه افکندن» را کنایه فعل از «حمایت کردن» بگیریم و گنج مراد را کنایه ذات از معشوق، همین و بس. اما در بیت زیر:

دهن مملکت نخندد خوش تا سر تیغ تو نگرید زار

(مسعود سعد)

به‌گونه مکنیه، موجه‌تر و ساده‌تر می‌نماید. مملکت و تیغ ممدوح به انسانی مانند شده که چنین و چنان می‌کند (چه بالکنایه جمهور و چه مکنیه سکاکی) هر چند به‌گونه تبعیه هم توجیه‌پذیر، اما پیچیده‌تر می‌نماید.

یا در بیت زیر:

به شوق چشمه نوشت چه قطره‌ها که فشاندم ز لعل باده فروشت چه عشوہ‌ها که خریدم

(حافظ)

در مصراع دوم «عشوہ خریدن» را اگر تخیلیه بگیریم برای «لعل باده فروش» که مراد لب معشوق است: لب به انسانی مانند شده که فریب می‌دهد (مکنیه)، به مراتب بهتر است از اینکه آن را تبعیه بگیریم. شبیه بیت فوق، شعر دیگر حافظ است: نرگش عربده‌جوی و لبش افسون‌کنان..... که اینجا نیز بهتر می‌نماید، بلکه به نظر بنده درست همین است که عربده‌جوی را تخیلیه بگیریم برای نرگس، یعنی چشم معشوق (مکنیه).

بی‌گفت و گوی، زلف تو دل را همی کشد بازلف دلکش تو که راروی گفت و گوست

(حافظ)

درست آن است که «دل کشیدن» را تخیلیه بدانیم برای «زلف» (مکنیه) و همچنان است در مصراع دوم که (زلف دلکش) مکنیه است و گفت‌وگو کردن با آن، تخیلیه. زلف به انسانی مانند شده که می‌توان با او به گفت‌وگو پرداخت.

نکته: مسائل ادبی همچون مباحث ریاضی و فیزیک نیست که با قطعیت بتوان اظهار نظر کرد. ممکن است از نگارنده سؤال شود که معیار شما برای آنکه تبعیه می‌گیرید و یا مکنیه، چیست و او نیز جوابی جز آنچه در المعجم آمده ندارد: «... بسیار چیزها بود که به ذوق در توان یافت و از آن عبارت نتوان کرد، چنانکه «ابراهیم موصلی» می‌گوید: روزی «محمد امین» مرا از دو شعر پرسید که کدام بهتر است و هر دو به هم نزدیک بود الا آنکه در یکی لطفی به ذوق در می‌یافتم که از آن عبارت نمی‌توانستم کرد، گفتم این شعر بهتر است. «امین» گفت وجه ترجیح این بر آن چیست؟ گفتم این یک به لطفی مخصوص است که طبع بر آن گواهی می‌دهد و زبان از آن تعبیر نمی‌تواند. گفت راست می‌گویی که گاه‌گاه دو اسب می‌افتد که هر چه نشان فراهت^۱ است در هر دو می‌یابیم و دو کنیزک می‌آرند که هر چه اوصاف حسن و جمال است در هر دو مشاهده می‌کنیم و چون آن را به نخاس^۲ حاذق می‌نماییم اسبی را بر دیگری ترجیح می‌نهد و کنیزکی را بر دیگری مزیت می‌دهد و چون از وی وجه رجحان و مزیت این بر آن می‌طلبیم آنچه به کثرت کربت^۳ و طول ممارست از مزاولت^۴ بیع و شراء دواب و ارقا^۵ به ذوق یافته است، در عبارت نمی‌تواند آورد.» (۷ / ص ۴۶۲-۴۶۱).

وجوه افتراق میان استعاره تبعیه و اسناد مجازی با استعاره مکنیه گهگاه بسیار لطیف و ظریف می‌نماید و داورری را مشکل می‌سازد. البته در مورد اسناد مجازی و قرینه استعاره مکنیه و اقسام آن، بعداً سخن خواهیم گفت ان شاء الله.

در پایان به بعض وجوه افتراق نظریات سکاکی با دیگران در مکنیه اشاراتی می‌کنم:

۱- جمهور می‌گویند در استعاره مکنیه شبهه همراه با لوازم شبهه می‌آید، در صورتی که سکاکی می‌گوید شبهه ذکر شده و اراده شبهه به می‌گردد و در مورد تخیلیه نیز آن را از لوازم شبهه نمی‌داند، بلکه آن را استعاره جداگانه‌ای فرض می‌کند. بدین بیان که مثلاً در «زبان حال» پس از آنکه حال را به انسانی متکلم مانند می‌کند، وهم، زبانی

۱- شأن و شوکت و زیبایی.
 ۲- ستور فروش، بنده فروش.
 ۳- به ضم اول: عادت و خوی
 ۴- کوشش و رسیدگی به کاری
 ۵- جمع رقیق: بنده که خود بر واحد و جمع اطلاق می‌شود.

وهمی برای او در نظر می‌گیرد که شبیه صورت خارجی است، سپس زبان خارجی را گفته و آن صورت ذهنی متوهم و مخترع را اراده می‌نماید (استعاره مصرحه تخیلیه).
 ۲- از نظر جمهور بین تخیلیه و مکنیه تلازم هست، ولی از دید سکاکی تلازمی نیست.
 ۳- از نظر جمهور مکنیه و تخیلیه (زبان حال) هر دو حقیقت لغوی است، ولی از نظر سکاکی، هر دو مجاز لغوی است (۸ / ص ۳۱۰-۳۰۷).

پی‌نوشت

۱- ابویعقوب یوسف بن ابی‌بکر محمد بن علی السکاکی، متوفی ۶۲۶ هـ صاحب مفتاح‌العلوم، نظریات او در مطول مورد ارزیابی قرار گرفته است. مطول شرح تلخیص‌المفتاح «خطیب قزوینی» است، یعنی شرح گزیده مفتاح سکاکی. جای به‌جای مطول، از سکاکی یاد شده، برای مثال در این مورد رک. (۶ / ص ۲۰۰ - ۱۹۹).

۲- مصراع دوم شعر «ابن معتز» است:

جمع الحق لنا فی إمام قتل البخل و أحيى السماحا

(۳ / ص ۵۰).

۳- و اذا المنية أنشبت اظفارها القيت كل تميمة لا تنفع

(۱ / ص ۱۷۰)

۴- لما شبه المنية بالسبع في الاغتيال أخذ الوهم في تصويرها... (۶ / ص ۴۹۰، شرح خطیب، ص ۱۹۴).

منابع

- ۱- تفتازانی. مختصر‌المطول، چاپ افست مصباحی، تهران.
- ۲- تفتازانی. مطول، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۰۱ ق.
- ۳- جرجانی، شیخ عبدالقاهر. اسرار‌البلاغه، تصحیح ه. ریتز، استانبول، ۱۹۵۴.
- ۴- رجایی، خلیل. معالم‌البلاغه، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۴۰ ش.
- ۵- سکاکی. مفتاح‌العلوم، چاپ سنگی، مصر، ۱۳۴۸ ق.
- ۶- خطیب و دیگران. شروح‌التلخیص، چاپ مصر، [بی‌تاریخ].
- ۷- شمس قیس رازی. المعجم، تصحیح مدرس رضوی، کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۰ ش.
- ۸- فاضلی، محمد. دراسة و نقد حول البلاغة، مؤسسة مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵ ش.
- ۹- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان (علمی - پژوهشی)، مهر و اسفند ۱۳۷۰.